

آسایشگاه کهریزک

..... صفیه ناظر زاده

فریاد تنهائی و انتظار، اوج ناامیدی، و افقی که، خاکستری، کبود، و...تاریک است. این گناه انسان بودن است، گناه جای پای عمر است بر برهوت ذهن، تاوان درد ناک بی کسی است.

«...همسرم یکسال و اندی است که فوت کرده، و ما هیچ فرزندی نداشتیم...من یکسال است که به اینجا آمده ام. این عاقبت زندگی من است...و چشمانش مملو از اشک به زمین خیره می شود» از نوشته: **پریسا کاکائی** که در همین شماره با عنوان: **خانه ای در فراموشخانه کهریزک** آورده شده است.

کهریزک آسایشگاهی مردمی، غیر انتفاعی و خیریه است. و اوج هم یاری، همکاری، گذشت و ایثار انسانهای استاده ای ست که با همه علاقه، در کاردستگیری از افتادگان هستند، که الزامن افتادگانی بی منال و نیاز مند مال نیستند. و این انسان های والا، با همه مشکلات روزمره گی و کمی وقت، به کهریزک می روند تا مدتی را هرچند کوتاه، با معشوق باختگان باشند. با مغبون هائی باشند، که زندگی رهایشان نکرده است.

آسایشگاه کهریزک، به وسعت حدود، ۴۲۰ هزار متر مربع، و با ۱۶۰ هزار متر مربع زیر بنا، و مجهز به بسیاری از وسایل بهداشتی و درمانی، توانبخشی، و حتا امور فرهنگی، معصوم و بی گناه است. گناه از جنگ زندگی است که برنده ندارد.

«...پیر مردانی درب و داغون (انگار که از جنگ زندگی برگشته اند و زخمی و خون چکان)، چروکیده و نا توان، روی ویلچیر ها در کنار هم نشسته بودند، و سر در گریبان فرو برده بودند، حتا با هم حرف هم نمی زدند»..... از واگویه های « شیرین » با نام:

« **خانه امیدها، انتظارها، و ناامیدی ها** »

که آن نیز در همین شماره نشر یافته است.

در حقیقت آسایشگاه کهریزک، یک شهرک است. شهرکی با ساکنانی که سرزندگی، شکوفائی و تازگی را ندارند. و با شادی « یا شادی عمیق و واقعی » بیگانه اند.

باید تداوم رفتن به کهریزک و دیدن ساکنانش را حفظ کرد، چرا که خط انتظار کسل کننده و دائمی آنها را از امتداد یک بند می اندازد.

«...بچه ها سعی کردند همه را در سالن جمع کنند و با موسیقی و آواز و رقص، فضای شادی را برایشان بوجود آورند. اکثرن هم جمع شدند، اما ته دلم شک داشتم که بتوان **شادی** را به این افراد برگرداند. بیشترشان **قیافه هائی مبهوت و گیج** داشتند. **تنهائی** و اندوهشان را درک می کردم...» از واگویه شیرین.

اگرچه **کهریزک** به بزرگی و عظمت **تنهائی** و اندوه است. اما بایستی شاکر بودنش باشیم، و انسانهای بزرگواری چون:

جواد طواف - پریسا کاکائی - شیرین و همه آنهایی که کاروان های نور وشادی را بدان سو
راهبری می کنند.

